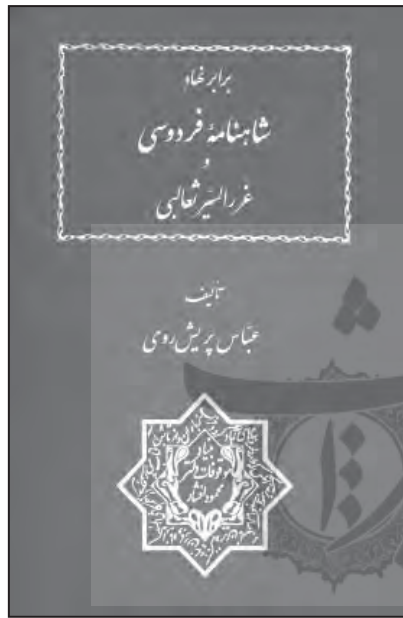


برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی

محمد روشن

به روان پاک استاد ایرج افشار
کتاب‌شناسی دانشمند و مصحح شایسته ایران‌شناس



نخستین مایه شناخت کتابی که منتشر می‌شود، ناشر آن است. خوانندگان دل‌آگاه کتاب‌شناس بی‌گمان همه کتاب‌های منتشرشده، به‌ویژه کتاب‌هایی که به گونه‌ای ویژگی‌ها آراسته‌اند باز نمی‌شناسند؛ از نویسنده کتابی که در پیش روی دارند آگاهی چندان ندارند و مایه و پایه‌وی را در ساحت ادب و تحقیق به‌درست باز نمی‌یابند. آن‌گاه از یک اصل درست شناخته‌یاری می‌جویند و در باب ناشر کتاب و نام و سابقه او مذاقه می‌کنند. طبعاً ما کتاب‌خوانان و کتاب‌دوستان نه می‌توانیم و نه می‌دانیم که کتاب منتشرشده مورد نظر چه پایگاه و منزلتی دارد. یکی از معیارهای درست شناخت و تشخیص، نام ناشر است.

ناشران برای خوانندگان کتاب‌آشنا یکی از معرف‌های شاخص و اطمینان‌بخش‌اند. چنان‌که گفته‌اند شمار بنگاه‌های نشر و کتاب‌فروشان بیش از هفت هزار است که از میان آنان سیصد تا چهارصد تن در کار نشر فعال‌ترند؛ و چند ناشر در کار نشر به اعتبار مدیریت و آگاهی و سازمانی که به کار خود داده‌اند، شاخص و معروف‌اند، به‌ویژه که کارشان کمتر جنبه انتفاعی دارد؛ مانند: بنگاه ترجمه و نشر کتاب به سرپرستی دکتر احسان یارشاطر، بنیاد فرهنگ ایران، به سرپرستی شادوران دکتر پرویز ناتل خانلری و انتشارات دانشگاه و...

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی که کار اساسی و برگزیده آن: «گنجینه قلمرو زبان فارسی و ادبیات دری» در «مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی» است، مؤسسه‌ای غیرانتفاعی است. بزرگواری از یاری بخت و همت بلند خود به ثروت و مکتبی دست یافته و از بخشایش‌های ایزدی برخوردار یافته است که اندوخته خود را — نه برای وارثان شخصی — بل برای گسترش فرهنگ و ادب و تاریخ کشور

خود وقف توده مردم کند. باغ و خانه‌های بزرگ ارزشمند خود را به «سازمان لغت‌نامه دهخدا» و «مؤسسه باستان‌شناسی» و مجله آینده و چند دستگاه علمی دیگر واگذار؛ و افزون بر این هر سال به دانشمندی شایسته — چه ایرانی و چه انیرانی — فرشی گرانبها و آراسته با نام آن شخصیت که در متن فرش بافته می‌شود اهدا نماید. بخت بلند و همت متعالی واقف نیک‌نهاد یار گشت که او را پسری شایسته و دانا و نیک‌نهاد نصیب شد با نام جاودانه ایرج افشار (۱۳۰۴-۱۳۸۹)، که خود دانشمندی نام‌آور در ساحت ادب و تاریخ و جغرافیا گشت و بیرون از این صفحات ارزشمند مستغنی و پاک‌نظر بود و متولی امور اداره این موقوفات عظیم شد و از بیداردلی هیأت امنایی برگزید و شورای تربیت تشکیل داد از مقامات بلندپایه کشوری و متولیان منصوص و منسوب از دانشوران و شخصیت‌هایی

مورد ستایش.

حاصل! این بنیاد عالی نهاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، شماره ۱۳۸ منشورات خود را به کتابی شایسته و پژوهشی اختصاص داد به نام برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غرر السیر ثعالبی تألیف ارزنده و محققانه و بسیار سودمند آقای عباس پریش روی، دانشور شایسته گیلانی. چنان که از عنوان دقیق و گویای آن برمی آید، سنجشی عالمانه از بزرگترین اثر حماسی ملی ما ایرانیان شاهنامه فردوسی و غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم است. با خوشبختی تمام باید گفت که شاهنامه اثری بلندآوازه و شناخته نزد ایرانیان و ایرانیان است. جهان در ستایش فردوسی و شاهنامه یکدل است و آن را در شمار بزرگترین حماسه‌های منظوم در ادب فارسی، و مه‌ابهاراتا و رامایانادر ادبیات هند و سانسکریت، و ایلیاد و اودیسه هومر یونانی، و اثئید در ادبیات رومی می‌دانند.

دانسته است که دیگر حماسه‌های مشهور جهان سرود رولان (در ادبیات فرانسه)، بیوولف و بهشت گمشده میلتن (در ادبیات انگلیسی)، سرود نیلونگن (در ادبیات آلمانی)، کمدی الهی دانته، و رهایی اورشلیم از تاسو (در ادبیات ایتالیایی)، لوزیاد (در ادبیات پرتغالی)، و سرود دسته ایگور (در زبان روسی) است.

اما با دریغ بسیار باید گفت درباره غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم و شناخت نگارنده آن اتفاق نظر نیست. هرمان زوتبرگ (۱۸۲۶-۱۹۱۴) مستشرق فرانسوی و کتابدار نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس که مترجم تاریخنامه طبری (= تاریخ بلعمی) به زبان فرانسوی بود، نخستین بار بخشی از غرر السیر ثعالبی را به فرانسوی ترجمه و در پاریس منتشر کرد. و دانشمند نامدار آلمانی، نولدکه، که از آغاز گران پیشرو و آموزنده شیوه شاهنامه پژوهی و فردوسی‌شناسی است نیز بر آن مهر تأیید نهاد و اثر را به ادیب و دانشمند معروف ابومنصور ثعالبی منسوب داشت. استاد شادروان نامور، مجتبی مینوی، گرداننده شاهنامه به تازی را نویسنده‌ای ناشناخته به نام ابومنصور حسن بن محمد المرغنی الثعالبی، از مردم «مرغن» از بلاد بجزور دانسته‌اند. سخن نهایی آن است که ابومنصور ثعالبی نیشابوری، شاهنامه خود — غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم — را به زبان تازی نگاشته و آن را به نام برادر سلطان محمود غزنوی، ابومنصور (یا ابوالمظفر) نصر بن

ناصرالدین آراسته است. دیده شود مقاله عالمانه دکتر محمود امیدسالار (در: نامه بهارستان، دفتر ۱۳-۱۴، صص ۱۳۱-۱۴۳). ثعالبی گرفته‌های خود از دیگر متن‌ها را چون: طبری، مقدسی، حمزه اصفهانی، ابن خردادبه، مسعودی مروزی — که نخستین کسی است که شروع به نظم روایات تاریخی و حماسی ایران کرد و شاهنامه منظومی پدید آورد (نک: تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا، ج ۱) — یاد می‌کند و از آنان نام می‌برد. همچنان که پژوهنده گرانمایه، عباس پریش روی، نوشته است: «ثعالبی در شیوه نگارش و بهره‌گیری از کتاب دیگران مردی درستکار است.» (ص ۴۷۶)؛ «... و یادآور می‌شویم که ثعالبی افزون بر یادکرد نام نویسندگان کتاب‌های کارپایه [مراد نویسندگان کتاب‌های مرجع است؛ و به گمان بنده معادل رسا و گویایی است.] در بخش‌هایی از گفتار خویش به جای نام نویسندگان از واژگانی چون «نویسنده شاهنامه»، «دیگران»، «گزارشگران و برخی گزارش‌ها»، «برخی گوینده»، «ایرانیان»، «پارسیان پندارند» و... بهره می‌گیرد.» (ص ۴۷۷). آن‌گاه پژوهنده سختکوش ما نمونه‌هایی از متن برگرفته ثعالبی را از منابع خود با دقتی عالمانه باز می‌آورد که خود جای ستایش است.

به گمان بنده، نگارنده نکته‌سنج این پژوهش ارزنده با این همه مستندات دلپذیر که ارائه می‌کند، به حاصل کار ثعالبی به دیده پذیرش نمی‌نگرد و از آنجا که همچون بنده ستایشگری دوستدار و شیفته فردوسی است، اثر ارزنده ثعالبی را که بی گمان با رنجی بسیار و بر اساس شاهنامه فردوسی، یا اثر ارزشمند، شاهنامه ابومنصوری — که خود از مآخذ دست‌اول فردوسی پاکزاد ماست — پدید آمده، سبک و نادر خور ارزیابی می‌کند. شاید تا حدودی حق با ایشان است.

باری، پژوهنده دانشور ما در تحقیق و بررسی هوشمندانه خود تمام آثاری را که با گونه‌ای با «شاهنامه = خدای نامه» مربوط است بررسی کرده است؛ همچون مباحث: ثعالبی و طبری (ص ۴۸۴)؛ ثعالبی و فردوسی (صص ۴۸۷ تا ۴۹۳)؛ ثعالبی و مقدسی (ص ۴۹۳)؛ ثعالبی و ابن خردادبه (ص ۴۹۷)؛ ثعالبی و مسعودی مروزی (که بی‌گمان از سراینندگان «شاهنامه» بود، و دو بیت از او به یادگار مانده:

نخستین کیومرث آمد به شاهی
گرفتش به گیتی درون پیشگاهی



چو سی سالی به گیتی پادشا بود
که فرمانش به هر جایی روا بود
ثعالبی از حمزه اصفهانی در کتاب سنی الملوک الارض و
الانبیاء تاریخ پیامبران و شاهان؛ به ترجمه دکتر جعفر شعار
بهره می‌گیرد و از آن فقره‌ای نقل می‌کند. (ص ۵۰۲)

«نگاهی به همسانی‌های برگردان ثعالبی و بنداری» از
بخش‌های بس سودمند کتاب آقای پریش روی است. ناگفته
نگذارم که بسیار برای من ناگوار است که پژوهنده گرامی ما
از چهره بس درخشان بنداری، فتح بن علی بن فتح بن محمد
بنداری که میان سال‌های ۶۲۰ و ۶۲۴ هـ به ترجمه شاهنامه
پرداخته است و گروه انبوه تازی‌زبانان را با حماسه جاودانه
فردوسی آشنا ساخته، به گونه‌ای نادر خود یاد می‌کند. هرچند
مؤلف به جنبه‌های گوناگون ترجمه بنداری با کوشش بسیار به
همخوانی‌ها و همسانی‌های ترجمه بنداری می‌پردازد، از این
نکته اساسی غافل می‌ماند که شاعر نامدار ما، فردوسی، خود
به گونه‌های شاخص سه روایت از شاهنامه ارائه فرموده است:
نخستین روایت ۳۸۴ هـ به پایان رسیده است و حمایتگران
شاعر بزرگ ما حیّی قتیبه عامل طوس و احياناً بودلف‌نامی
بوده است. روایت دوم به قراین استوار به سال‌های ۶-۳۹۵
هـ. با اصلاحات بنیادین شاعر بزرگوار صورت گرفت.
قحطسال خراسان و پیری (سنی افزون بر شصت) مایه
ناتوانی و تهیدستی شاعر بزرگ می‌گردد چنان که خود
می‌فرماید:

پیوستم این نامه باستان
پسندیده از دفتر راستان
که تا روز پیری مرا بر دهد
بزرگی و دینار وافر دهد

البته در این روزگار، همگان می‌دانیم که فردوسی بزرگ به
گفته نظامی عروضی در چهارمقاله از دهقانان (= دهگانان)
طوس بود، و دهقانان در سازمان عهد ساسانی، رئیس قریه
و عضو طبقه سفلی نجبای فئودال ایران و به‌طور موروثی
عهده‌دار اداره امور محلی بودند (نک: دائرةالمعارف مصححان،
ذیل دهقان). ولی برای حفظ و بقای اثر استوار خود، شاهنامه،
که باید کاغذ و مرکب و مهم‌تر از آن کاتب فراهم آورد، کاری
آسان نبود و ناگزیر در جست‌وجوی حمایتگر و پشتوانه بود.
نخست ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که تا سال ۴۰۱

وزیر سلطان محمود بود و مردی دانش‌دوست و عالم‌پرور و
دوستدار زبان فارسی بود و مدرسه‌ای در بلخ بنا کرده بود، از
فردوسی و اثر جاودانه او حمایت می‌کند، و فردوسی خود در
شاهنامه از او نام می‌برد:

یکی فرش گسترده شد در جهان
که هرگز نشانش نگردد نهان
کجا فرش را مرقد و مسندست
نشستنگه فضل بن احمدست
که آرام این پادشاهی بدوست
خرد در سر نامداران نکوست

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۴، ص ۱۷۱)

در این زمان فردوسی به پشت‌گرمی ابوالعباس اسفراینی
شاهنامه را برای محفوظ ماندن از دستبرد حوادث به نام
سلطان محمود غزنوی می‌آراید و به او عرضه می‌دارد، و به
قول نظامی عروضی در چهارمقاله سلطان از خواجه ابوالعباس
منت‌ها داشت و سپاسگزار بود، اما خواجه ابوالعباس معاندان و
منازغان داشت که پیوسته خاک تخلیط در قرح جاه او ریختند.
ابوالعباس اسفراینی پس از ده سال وزارت سلطان محمود،
مغضوب و مصادره می‌شود و به زندان می‌افتد و پس از سالی بر
اثر آزار و شکنجه به شهادت می‌رسد. ورق بخت شاعر بزرگوار
ما برمی‌گردد. ابوالعباس اسفراینی اهتمام تمام در برگرداندن
مکاتیب و مناشیر و دفترهای دیوانی از زبان تازی به فارسی
مبذول داشته بود، اما پس از بر سر کار آمدن احمد بن حسن
میمندی اوضاع به صورت نخست برگشت و امور دیوان و دفتر
به زبان تازی درآمد. چنان که می‌دانیم، فردوسی به سال‌های
۳۹۴ یا ۳۹۵ هـ با دیوان سلطان محمود غزنوی آشنا می‌شود؛
شاهنامه‌ای که به رنج فراوان به سال ۳۸۴ هـ تدوین کرده بود،
به نام محمود آراسته می‌شود:

گذشته ز سؤال ده با چهار
یکی آفرین باد بر شهریار
از این مژده دادند بهر خراج
که فرمان بُد از شاه با فرّ و تاج
که سالی خراجی نخواهد ز پیش
ز دیندار و بیدار وز مرد کیش

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۶، ص ۱۳۶)

سرآغاز این گفتار، «پادشاهی ملوک‌الطوایف دویت و هشتاد



و سه سال بود» — که البته می‌دانیم نویسندگان قرون اول اسلامی دوره حکومت اشکانیان را و دوره ماقبل آن سلوکیان را ملوک الطوائف نامیده‌اند — از شاهبیت‌های شاهنامه فردوسی و بس سوزناک است:

الا ای برآورده چرخ بلند
چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان در برم داشتی
به پیری چرا خوار بگذاشتی
همی زرد گردد گل کامگار
همی پرنیان گردد از رنج خار
دوتایی شد آن سرو یازان به باغ
همان تیره گشت آن گرامی چراغ
پر از برف شد کوهسار سیاه
همی لشکر از شاه بیند گناه
به کردار مادر بُدی تاکنون
همی ریخت باید ز رنج تو خون
وفا و خرد نیست نزدیک تو
پر از رنجم از رای تاریک تو
مرا کچ هرگز نپروردی بی!
چو پرورده بودی، نیازدی بی!
هرآن‌گه کزین تیرگی بگذرم
بگویم جفای تو با داورم...

(همانجا، صص ۴-۱۳۳)

محمود غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار به فردوسی بدهد، ولی بدخواهی احمد حسن میمندی که لقب «شمس‌الکفاة» داشت و وزیر سلطان محمود و پسر وی مسعود بود، مانع می‌شود. در لغت‌نامه علامه دهخدا و دایرةالمعارف مصاحب آمده است که حسن میمندی با محمود غزنوی از یک پستان شیر خورده و با او پرورش یافته. وی به سال ۴۰۴ هـ پس از عزل ابوالعباس اسفراینی، دوستدار و حمایتگر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، از سوی محمود غزنوی به وزارت می‌نشیند و چون مردی سخت‌گیر بود، محمود به سال ۴۱۵ هـ او را از کار برکنار می‌کند و تا زمان سلطان مسعود — پسر محمود — در حبس به سر می‌برد و در سال ۴۲۲ به وزارت باز می‌گردد. نخستین کار او در وزارت محمود برگردانیدن دفتر دیوان به زبان تازی است، و البته خود به تازی شعر می‌گفت

و ممدوح فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی و مجدالدین ابوالبرکات بود.

کوتاه‌شده سخن این است که بنداری از روایت نخستین شاهنامه فردوسی که در دست او بود بهره گرفت، و پیداست که او از نسخه‌های بازسزوده فردوسی که ما امروزه از آن آگاهی بی‌خبر بوده است. به گمان بنده باید سپاسدار همت بلند بنداری باشیم چنان که مؤلف گرامی ما خود به اهتمام تمام از شاهنامه بنداری — که از خوشامد‌های روزگار سه ترجمه از آن امروزه در دست ما است — سود برده‌اند و کوتاهی‌های ناگزیر بنداری را با متن شاهنامه سنجیده‌اند (نک: صص ۵۰۳ و ۵۲۱). بنده سپاسگزار همت بلند نویسنده گرامی این اثر شایان ستایش هستم.

پژوهنده ارجمند سپس به «زوتنبرگ، بررسی دیدگاه و گفتار» می‌پردازد و به درستی نشان می‌دهد که زوتنبرگ خاورشناس کوشای فرانسوی (زاده ۱۸۲۶ و درگذشته به سال ۱۹۱۴ م)، کتابدار نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس بود و فهرست نسخه‌های خطی حبشی و سریانی و عبری و سامری آن کتابخانه را تدوین کرد و تاریخ بلعمی (ترجمه فارسی مختصر تاریخ طبری که من‌بنده، محمد روشن، آن را تصحیح و به نام تاریخنامه طبری منتشر کردم، و در این اوان چاپ چهارم آن در ۵ مجلد از سوی انتشارات سروش به بازار کتاب عرضه شده است) را به فرانسوی ترجمه کرد و قسمتی از غررالسییر ثعالبی را به فرانسوی ترجمه و در پاریس منتشر ساخت؛ و با این کار شایسته در شناخت این اثر به تاریخ‌پژوهان و شاهنامه‌شناسان ایران و جهان یاری فراوان رسانید، و البته ایران‌دوستان همواره این کوشش‌های ارزنده را ارج می‌نهند. بی‌گمان دانشوران و خوانندگان شاهنامه بدین نکته عنایت دارند که فردوسی از اشکانیان به کوتاهی سخن رانده است و خود می‌گوید:

چو کوتاه بُد شاخ و هم بیخشان
نگوید جهان‌دیده تاریخشان
از ایشان به جز نام نشنیده‌ام
نه در نامه خسروان دیده‌ام

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۶، ص ۱۳۹)

و البته می‌دانیم روزگار پادشاهی پارت‌ها (= پرتوه = پهلوه) قریب پانصد سال (۱۲۵۰ ق. م — ۲۲۶ م) و بیش از زمان



ساسانیان (۲۲۶ م - ۶۵۲ م = ۴۲۶ سال) بوده است. و این از بدخواهی ساسانیان بود که در امحا و نابودی تاریخی اشکانیان اهتمام داشتند.

در همین بخش نگارنده یادآور شده‌اند که «شاهنامه» نامی عام بوده است و ابوریحان بیرونی از شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی و ابومنصور عبدالرزاق نام برده است که این «شاهنامه» اخیر در نیمه سده چهارم هجری توسط چهار دانشمند ایرانی: ماخ، پیر خراسان، یزدان داد از سیستان و ماهوی خورشید از نساپور... را بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌های ایشان، به هدایت ابومنصور محمد بن عبدالله المعمری، وزیر ابومنصور عبدالرزاق، از کتب و دفاتر قدیم و بعضی روایات شفاهی موثق! و اینک می‌دانیم که از شاهنامه ابومنصور سه تن سود برده‌اند: دقیقی، فردوسی و ابومنصور عبدالملک ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس (تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱، صص ۶۱۳ به بعد).

«نولدکه و لغزش‌هایش» عنوان بخش دیگری از کتاب است. تئودور نولدکه (۱۸۳۶-۱۹۳۰ م) از نامداران جهان شرق‌شناسی است. از افسوس‌های علامه قزوینی آن است که به جهت رویداد جنگ جهانی فرصت دیدار نولدکه را از دست داد. نولدکه با دو اثر شایسته: تاریخ قرآن و حماسه ملی ایران - که این کتاب توسط بزرگ علوی به سال ۱۳۱۶ در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید. عنوان گزیده آقای پریش روی برای بنده بسیار دل‌آزار است. امروزه که نه هر سال بل هر ماه و شاید هفته و روز کشفی علمی و تحقیقی روی می‌دهد، چه سان می‌توان تحقیقات ارزنده گذشتگان را به چنین زبانی بازگفت؟ واژه «لغزش» بار گرانی دارد.

«کندوکاو و بررسی داستان‌ها» از بخش‌های پژوهشی این اثر گزیده است. در این بخش داستان‌های «زال و رودابه» و «داستان پادشاهی نودر» و «داستان پادشاهی کیکاوس» نقل و تحلیل می‌شود، و سپس «سخن دقیقی» به سنجش گرفته می‌شود، و از نکته‌های همسان و ناهمسان دقیقی با فردوسی، و هماهنگی دقیقی با تاریخ طبری سخن می‌رود و از همخوانی ثعالبی با یادگار زریران (= ایاتکار زریران) که رساله‌ای حماسی و آیینی به زبان پهلوی است (که خاورشناس فرانسوی بنویست در ۱۹۳۳ ثابت کرد که این رساله منظوم است و به روزگار اشکانیان تصنیف گردیده) سخن به میان

می‌آید. موضوع ایاتکار زریران جنگ میان ایرانیان و تورانیان (گشتاسب ایرانی و ارجاسپ تورانی، نوه افراسیاب) بر سر دین زرتشت است. زریر برادر و سپهسالار گشتاسب است که به دست ویدرفش (vidarafš = بیدرفش) جادو کشته می‌شود، ولی پسر او، بستور (bastavar) که معمولاً در متن‌های فارسی و شاهنامه فردوسی «نستور» و یا بی نقطه اول آمده است. نک: لغت‌نامه علامه دهخدا، ذیل بستور) به سوی نوجوان او را به سوی خود می‌کشاند و با کمان تیری به سوی او می‌اندازد و او را از پای در می‌آورد. (ص ۶۳۰). برابر نهادهای نگارنده هوشمندانه و دقیق است و همچنین نکته‌گیری او که بدین نتیجه می‌رسد که کشنده بیدرفش جادو در ایاتکار زریران، بستور است، ولی در شاهنامه فردوسی اسفندیار است که بیدرفش را به هلاکت می‌رساند.

«هفت خان اسفندیار» از دیگر مباحث این کتاب است. با دقتی هوشمندانه، نگارنده کتاب، کوتاهی طبری را در بازگفت «هفت خان...» باز می‌گشاید و شش بند ناهمخوان ثعالبی را با شاهنامه فردوسی عرضه می‌دارد. به گمان من گفت‌وگوی اسفندیار با گرگسار باید به گرگسار (ماننده کرگدن نه شبیه گرگ) اصلاح شود. هر چند نام گرگسار نیز می‌تواند توجیه‌پذیر باشد و در شاهنامه چاپ آقای دکتر خالقی مطلق (دفتر پنجم، ص ۱۰۳، ب ۲۸۲) «گرگسار» آمده است؛ این نام در لغت‌نامه علامه دهخدا نیز «گرگسار» آمده است؛ البته در دائرةالمعارف فارسی شادروان دکتر غلامحسین مصاحب این نام به صورت «گرگسار» آمده - و خدا داناتر است.

در بخش «پادشاهی بهمن فرزند اسفندیار» ثعالبی پایان زندگی رستم را در این داستان گنجانده است و می‌توان نشانی از شاهنامه فردوسی و تاریخ طبری و کتاب ابن‌خردادبه و کتاب آیین در آن بازیافت.

از دیگر بخش‌های کتاب، «پادشاهی اسکندر» است که فردوسی آن را از «اسکندرنامه»‌های پیشین گرفته، و از شاهنامه ابومنصور بهره نبرده است. بخش «سرگذشت بابک و ساسان و اردشیر، پادشاهی اردشیر» و دنباله بخش اشکانیان به گونه‌ای با شاهنامه فردوسی مشترک است، و نگارنده بر آن است که ثعالبی همچون فردوسی از کارنامه اردشیر بابکان بهره‌ای نیافته است. او در بخش «پادشاهی یزدگرد پور بهرام پسر شاپور (بزه‌گر)» از تاریخ طبری سود جسته است و شاهنامه

را نیز بیشتر در مد نظر داشته است. سفارش بنده به نگارنده دانشور کتاب آن است که در چاپ‌های بعدی کتاب، صفت «بزه‌گر» را پس از نام یزدگرد بیاورند همچنان که در عنوان صفحه ۶۴۹ آمده؛ زیرا ممکن است مایه اشتباه خوانندگان شود، چنان که خود بنده در خواندن، لمح‌ای درنگ کردم زیرا به بزه‌گر بودن شاپور باور نداشتم.

«پادشاهی بهرام گور»، «پادشاهی انوشیروان»، «پادشاهی هرمز پور انوشیروان»، «پادشاهی خسرو پرویز» و «پادشاهی شهربراز» از دیگر بخش‌های کتاب است. سپس نگارنده پژوهنده ما «بهسازی و بازسازی شاهنامه با بهره‌گیری از کتاب ثعالبی» را مطرح می‌سازد. کوشش مؤلف در این بخش ستودنی است.

از شایستگی‌های کار آقای پریش‌روی آن است که پایگاه شاهنامه‌شناسان و منتقدان را رعایت می‌کنند ولی هر جا که ضرور بدانند، با شایستگی، از نقد نمی‌پرهیزند. نمونه شایان آن پیشنهادی است که در همین بخش «بهسازی...» به استاد دکتر خالقی ارائه می‌کنند: صص ۶۸۳، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۲؛ و اصلاحات آقای دکتر خالقی مطلق را در فقرات گوناگون باز می‌گویند و می‌نویسند. همین‌طور در صفحات ۶۸۵، ۶۸۶ و ۶۸۹ و موارد دیگر؛ و این همه به‌راستی مایه بهسازی است

و جای سپاس دارد، و در اینجا پرسشی هست که آیا آقای پریش‌روی بر پایه متن و سندی «سوفرا» آورده‌اند؟! چاپ دکتر خالقی مطلق «سوفرا» دارد و بنده نیز با آن همداستانم. در فرهنگ بی‌مانند فریتس ولف هم «سوفرای» آمده است. بخش «برآمد پژوهش» نتیجه‌های برگرفته پژوهنده گرامی است که به‌درستی می‌نویسد:

کتاب ثعالبی نمی‌تواند پایه سنجش و شناخت کاستی‌ها و یا افزودنی‌های شاهنامه باشد (ص ۶۹۵).
زیرا به قول پژوهنده ارجمند شاهنامه فردوسی: م. جوانشیر = فرج‌الله میزانی:

... آیا شاهنامه فردوسی که از طرف دربار محمود با چنان جنجال طرد شد و شهره آفاق گشت، بر این کتاب‌شناسان که در همان دربار خدمت می‌کردند ناشناخته بود؟ آیا ثعالبی و دیگر خدمه دربار غزنوی که کتاب‌شناس هم بوده‌اند، از سرنوشت فردوسی و «شاهنامه» اش بی‌خبر از قطعات بوده‌اند (ص ۶۹۷/۸).

کتاب برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی اثر شایسته‌ای است که خواندن آن به تمام دوستداران کتاب و فرهنگ ایرانی و شاهنامه‌دوستان سفارش می‌شود.

استدراک

در شماره پیشین مجله (۴۹)، در مقاله «ایران در متون و منابع عثمانی» اغلاط و کاستی‌هایی راه یافته بود که بدین وسیله استدراک می‌شود:

صفحه ۵۴، نوشته ذیل مینیاتور به این صورت تکمیل شود: «تعمیر قلعه گنجه بعد از تصرف آن از سوی عثمانیان».

صفحه ۵۶، نوشته ذیل مینیاتور (نماینده عثمان) بشود: «نماینده دولت عثمانی».

صفحه ۵۷، نوشته ذیل مینیاتور مغلوط، و درست آن چنین است: «رویمالی شاهزاده حیدر میرزا به آستان سلطان مراد سوم و تقدیم نامه شاه عباس از سوی مهدی قلی‌خان به صدراعظم عثمانی».

